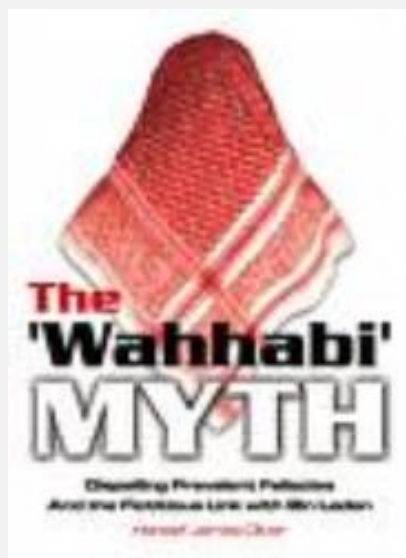


وهابیت، حنبلی ها و خوارج

اگرچه نویسندگان ایرانی معاصر محمد بن عبدالوهاب و برخی از نویسندگان عثمانی، وی را حنفی‌مذهب دانسته‌اند...



داود الهامی

فرقه وهابی و فرقه حنبلی

اگرچه نویسندگان ایرانی معاصر محمد بن عبدالوهاب (1) و برخی از نویسندگان عثمانی، وی را حنفی‌مذهب دانسته‌اند (2) ولی با توجه به نحوه تعلیمات او و موافق بودن آنها با مذهب حنبلی و این که پدرش و برادرش از علمای حنبلی بودند و پیروانش همواره خود را حنبلی می‌دانسته‌اند، دیگر شکی باقی نمی‌ماند که بنیانگذار مسلک وهابیت در آغاز امر، مذهب حنبلی داشته است و این مسلک از مذهب حنبلی سرچشمه گرفته است و عموم بنیان‌گذاران عقائد وهابیت، مانند: ابو محمد بریهاری، ابن بطه، ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب همه از علمای حنبلی بوده‌اند و به همین جهت وهابیان، خود را از اهل سنت و جماعت و حنبلی‌مذهب می‌دانند.

«صبحی محمصانی» در این باره می‌نویسد:

«... رواج مذهب حنبلی از سه مذهب دیگر اهل سنت و جماعت کمتر است. مجدد این مذهب سالها پس از وی دو مجتهد بزرگ اسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم بودند، و سالها بعد، در قرن دوازدهم هجری محمد بن عبدالوهاب تجدید نظری در آن مذهب کرد و عقیده دینی خود را بر مذهب حنبلی استوار ساخت و مذهب جدیدی پدید آورد که به نام او مذهب وهابی خوانده می‌شود و اکنون در عربستان سعودی رواج دارد» (3).

ولی طبق نوشته دکتر زکی وهابیه از دو جهت با حنبلیها تفاوت دارند:

یکی اینکه تقلید از غیر پیشوایان چهارگانه اهل سنت یعنی مالک و ابو حنیفه و شافعی و ابن حنبل را منع می‌کنند و مذاهب دیگر و از جمله مذاهب شیعه را قبول ندارند.

دوم این که وهابیه در برخی از مسائل فرعی، هرگاه رای می‌تواند که به نص جلی از کتاب و سنت از یکی از پیشوایان سه‌گانه (غیر از احمد حنبل) صادر شده باشد و به صورت آن یقین کنند، به آن رای عمل می‌کنند و در آن مساله به خصوص به رای احمد حنبل عمل نمی‌کنند.

دکتر زکی در دنباله آن می‌افزاید:

«مذهب وهابی هم مانند فرقه‌های دیگر مذهبی و سیاسی و اجتماعی، دستخوش دگرگونی‌هایی شده است و اختلاف سلیقه در درک تعالیم آن و کیفیت اجرا و عمل به آن اثر گذاشته است.

از جمله می‌بینیم که عبدالعزیز آل سعود، که پیشوا و امام وهابیان به شمار می‌رفت، در سال 1934 میلادی بعد از جنگی که میان او و امام یحیی پادشاه شیعی‌مذهب (زیدی) یمن رخ داد، با امام یحیی عهدنامه دوستی مبنی بر اخوت اسلامی امضاء کرد و در آن عهدنامه اعتراف نمود که ملک یحیی، حاکم شرعی یمن است که این خود اعتراف ضمنی به مذهب زیدی است با این که اعتراف مذکور با آنچه قبلاً گفته شد که وهابیها، مذاهب دیگر غیر از مذاهب اربعه را قبول ندارند، منافات دارد» (4).

البته گذشته از این دو امر میان وهابیها و حنبلیها تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد از جمله احمد بن حنبل و پیروانش گرچه قسمتی از اموری را که وهابیان منع می‌کنند، آنها هم منع می‌کردند و گاهی هم از جمله در زمان بریهاری شدت عمل به خرج می‌دادند و تبدیل به فتنه می‌شد، ولی به کفر فرقه‌های دیگر اسلامی حکم نمی‌کردند و شهرهای اسلامی را دارالکفر نمی‌دانستند و کسانی را که به زیارت قبر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یا یکی از بزرگان دین می‌رفتند، تکفیر نمی‌کردند و مشرک نمی‌خواندند.

شباهت وهابیها به خوارج

از نظر محققان، مسلک وهابیت شباهت زیادی با مسلک خوارج دارد و چنین می‌نماید که کیش وهابی ادامه تاریخی فکر خارجگری و اندیشه خوارج است. و می‌دانیم که فرقه خوارج در جنگ صفین از جریان حکمیت پیدا شد که خود داستان مفصلی دارد ریشه اصلی و پایه اعتقادات خوارج را چند چیز تشکیل می‌دهد:

1- تکفیر علی علیه السلام و عثمان و معاویه و اصحاب جمل و اصحاب تحکیم، به‌طور کلی کسانی که به حکمیت رضا دادند.

2- تکفیر کسانی که قائل به کفر کسانی که یادآور شدیم، نباشند.

3- ایمان تنها عقیده قلبی نیست، بلکه عمل به اوامر و ترک نواهی، جزء ایمان است.

4- وجوب قیام و شورش بر ضد حاکم و امام ستمگر (5).

این گروه آشوبگر و شورش‌ی با این عقاید تند افراطی به جانی رسیدند که تمام مسلمانان را کافر و همه را مهدورالدم و مخلد در آتش می‌دانستند.

مرحوم علامه امین در کتاب گرانقدر «کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب» درباره شباهت‌های وهابیها به خوارج بحث نسبتاً مفصلی دارد که خلاصه آن را در

اینجا ذکر می‌کنیم:

1- شعار خوارچ این بود که: «لا حکم الا لله» (حکومتی جز حکومت‌خدا نیست) و این کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است. چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: آری این کلمه به خاطر مطابقتی که با قول خداوند «ان الحکم الا لله» دارد، کلمه حقی است ولی از آن باطل اراده شده است، مقصود خوارچ از این کلمه این است که کسی نمی‌تواند امیر و حاکم باشد و در مسائل دینی نمی‌توان به «حکمت» پرداخت بدین جهت حکمت صفین را کفر و گناه می‌پنداشتند در صورتی که در خود قرآن مردم در موارد اختلاف به حکمت و داورى فرا خوانده شده‌اند آنجا که می‌فرماید:

«و ان ختم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها...» . (6)

«هرگاه ترسیدید که میان زن و شوهر اختلاف پدید آید، داورى از خانواده مرد و داورى از خانواده زن برگمارید» .

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«...یحکم به ذوا عدل منکم...» . (7)

«دو نفر عادل از شما داورى کند و حکم نماید» .

همچنین شعار وهابیه این است که: «لا دعاء الا لله، لا شفاعه الا لله، لا توسل الا بالله، لا استغاثه الا بالله و...» دعا، شفاعت، توسل و مددخواهی جز از خدا و برای خدا نیست و این سخن، درست است ولی وهابیه منظور نادرستی از آن اراده کرده‌اند.

آری دعا، شفاعت، توسل و استغاثه از خداست و در حقیقت خداست که خوانده می‌شود و برای رفع ناملایمات و بدیها و جلب فائده، تنها به او توسل می‌شود و کمک و مددکار واقعی او است و امر شفاعت به دست اوست. اما مقصود وهابیان آن است که نباید کسی را که خداوند بزرگش کرده، باخواند او، ما نیز او را بزرگ بدانیم و به او توسل بچونیم تا در پیشگاه خداوند برای ما شفاعت کند و برای ما دعا نماید.

2- شباهت دیگر وهابیان با خوارچ آن است که خوارچ خیلی به ظاهر مقدس بودند و نسبت به نماز و تلاوت قرآن اهتمام زیاد می‌ورزیدند، حتی از کثرت سجده، پیشانی آنها پینه بسته بود و طالب حقیقت بودند. چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«لا تقاتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاختاه کمن طلب الباطل فاصابه» (8) .

«پس از من با خوارچ نجنگید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است» .

آری خوارچ مردمانی بودند که شدیداً از محرمات اجتناب می‌کردند تا آنجا که یکی از آنان خوکی را با شمشیر کشت، دیگری اعتراض کرد و گفت: این عمل تو فساد در روی زمین است و باز یکی در سر راه خود خرمانی پیدا کرد و آن را برداشت و در دهان گذاشت دیگری رسید و خرما را از دهان او بیرون آورد که چیز حرامی خوردی! وهابیه نیز این چنین‌اند به ظاهر تعصب در دین دارند و در مسائل دینی سختگیرند، نماز را به موقع می‌خوانند و در عبادت خدا خود را خسته می‌کنند و در طلب حقاوند ولی راه خطا می‌پیمایند و از محرمات شدیداً اجتناب می‌نمایند تا آنجا که از تلگراف که حکم شرعی آن معلوم نیست، استفاده نمی‌کنند از شواهد تعصب و مقدس‌مآبی آنها آن که من خودم يك نفر نجدی (وهابی) را دیدم ریالهای جدید را با ریالهای کهنه با تفاوت صرف می‌کرد، مردی خواست به او ریال قدیم با اضافه ریال جدید بدهد، وهابی فوراً گفت: نه هرگز این ریاست. دلال یهودی همراه او بود وقتی که خواست از او جدا شود، یهودی گفت: ما را دعا کن. گفت: خداوند تو را هدایت کند، آنگاه رو به من کرد و گفت: این مرد یهودی است.

3- شباهت سوم وهابیه با خوارچ این است خوارچ جز خود، بقیه مسلمانان را کافر می‌دانستند و می‌گفتند کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، در آتش مخلد خواهد بود و همچنین خون و مال مسلمانان جز خود را حلال می‌دانستند و فرزندان آنها را اسیر می‌کردند و می‌گفتند کشور اسلامی اگر گناه کبیره در آن آشکار گردد، تبدیل به کشور کفر می‌شود. آنان عبدالله بن خباب صحابه پیامبر را که روزه بود و قرآن به گردن خود حمایل کرده بود، با همسرش که آستن بود، بی‌رحمانه کشتند و شکم زنش را پاره کردند زیرا که او از علی بن ابیطالب علیه السلام تبری نجست و به او گفتند به حکم همین قرآنی که حمایل کرده‌ای، تو را می‌کشیم! آری او را در کنارنر آب سر بریدند و خونش را بر جوی روان ساختند. خوارچ هرگاه زنان مسلمان را اسیر می‌گرفتند آنها را میان خود خرید و فروش می‌کردند و ... وهابیه نیز وضعی مشابه آنها را دارند، آنان سایر مسلمانان را مشرک می‌دانند و خون و مال آنها را حلال می‌شمارند و مسلمانان را مشرک خطاب می‌کنند و کشورهای اسلامی را سرزمین کفر معرفی می‌نمایند و هجرت از آنها را لازم و ضروری می‌دانند و کسی را که نماز راترک کرده، اگرچه منکر آن نباشد، واجب‌القتل می‌شمارند (9) .

سلیمان بن عبدالوهاب در رساله‌ای که در رد برادرش محمد بن عبدالوهاب نوشته، می‌گوید: این قیم گفته خوارچ دو ویژگی داشتند که به جهت آن از سایر مسلمانان و پیشوایان آنها جدا شدند:

نخست آن که از سنت فاصله گرفته و آنچه را که سنت نیست، سنت پنداشتند.

دوم این که مسلمانان را به سبب ارتکاب گناه کافر دانستند و در اثر آن حکم به حلیت خون و مال آنها دادند و سرزمین اسلام را سرزمین کفر شمردند. پس سزاوار است که مسلمانان از این دو اصل و پایه غلط برحذر باشند و از نتایج آن دو اصل: دشمنی مسلمانان و لعن و سرزنش آنان و حلال شمردن خون و مال آنها و به‌طور کلی از هر بدعتی، بپرهیزند و این ویژگی که او برای خوارچ گفته است، بعینه در وهابیان وجود دارد.

4- همان‌طوری که وهابیه در شبهه‌های خود به ظاهر برخی از آیات که به زعم آنها به کفر مرتکب کبیره دلالت دارند، استناد کرده‌اند وهابیه نیز در این شبهه به ظواهر بعضی آیات و ادله که گمان می‌کنند بر حرمت و شرک بودن اشتغائه و استعانت از غیر خدا، دلالت دارند، تمسک جسته‌اند، چنانکه در بحث از عقائد وهابیان بیان شده است.

5- خوارچ جنگ و قتال و قیام بر ضد حکام اسلام را حلال می‌شمارند زیرا به عقیده آنها، همه‌آنها ائمه ضلال و گمراهی هستند، عقیده وهابیه نیز همین‌طور است.

6- خوارچ باکی از مرگ نداشتند و آن را با آغوش باز استقبال می‌کردند زیرا چنان می‌پنداشتند که پس از مرگ به بهشت خواهند رفت. گویند یکی از آنها در جنگ نیرهای خورد و او همین‌طور خود را به دشمن رسانید و او را بکشت و این جمله را می‌خواند: «و عجلت الیک رب لترضی!» «به سوی تو پروردگارا شتاب کردم تا از من خشنود شوی» .

وهابیه نیز در میدان چنگ از خودگذشتگی و فداکاری نشان می‌دهند و به گمانشان اگر مردند راهی بهشت می‌شوند و در جنگ این رجز را می‌خوانند: «هبت هیوب الجنة؛ وین انت یا باعیها» .

7- خوارچ مردمان فشری و کوتاه‌نظر و کودن بودند، در عین حال که از خوردن خرمانی که در سر راه افتاده بود، خودداری می‌کردند و کشتن خوک وحشی را در بیابان، فساد در زمین می‌پنداشتند ولی کشتن صحابی پیامبر را که روزه‌دار بوده و قرآن به گردن داشته واجب می‌دانستند و تمام مسلمانان را کافر تصور نموده و هرگاه کبیره را

کفر تلقی می‌کردند. روزی گروهی از مسلمانان با خوارج روبه‌رو شدند، خوارج از آنها پرسیدند، شما کیستید؟ یکی از مسلمانان که خیلی باهوش بود، گفت: بگذارید من پاسخ دهم. او چنین پاسخ داد: ما طائفه‌ای از اهل کتاب هستیم به شما پناه آورده‌ایم تا کلام خدا را بشنویم، سپس ما را به نقطه امنی برسانید. خوارج به همدیگر گفتند پیامبر پیامبر محترم بردارید بخشی از قرآن را به آنها بخوانید و کسی را بر آنان بگمارید تا آنها را سالم به نقطه امن برسانند، به عبدالله بن خطاب صحابی پیامبر گفتند: نظرت درباره علی بن ابیطالب چیست؟ او شروع به مدح و ثنای علی علیه السلام کرد به او گفتند: تو از کسانی هستی که مرید نام اشخاص هستی او راکشتند به نحوی که گذشت.

وهابیها نیز از اینگونه فشری‌گری و کوتاه‌نظری دارند از يك طرف رحمت فرستادن و ذکر گفتن را حرام می‌دانند و در حلیت تلگراف تردید نشان می‌دهند و استعمال دخانیات راحرام و مرتکبش را مجازات می‌کنند، ولی از سوی دیگر مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند و خون و مالشان را حلال دانسته و قتلشان را به بهانه این که از صاحبان شفاعت طلب شفاعت می‌کنند و به مقریان ربوبی توسل می‌جویند، لازم می‌شمارند.

8- در مورد خوارج رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: همچنان که تیر از کمان رها می‌شود، آنان از دین خارج می‌شوند و در حدیثی دیگر فرموده: خوارج چنان در مسائل دینی زیاده‌روی می‌کنند که سرانجام مانند تیری که از کمان جدا شود، از دین خارج می‌شوند.

راجع به وهابیان نیز احادیثی از رسول خدا نقل شده که امام احمد بن حنبل در مسند خویش به آن اشاره کرده است (10). مضمون حدیث این است: این عمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدایا کشور شام را برای ما مبارک گردان! خدایا کشور یمن را نیز مبارک گردان، حاضران گفتند سرزمین نجد را نیز مبارک فرما، رسول خدا صلی الله علیه وآله باز در حق شام و یمن دعای خویش را تکرار فرمود، حاضران باز سرزمین نجد را اضافه کردند پیامبر فرمود: نه این سرزمین، با میمنت و مبارک نیست در اینجا آشوب‌ها رخ می‌دهد و حوادث تکان‌دهنده‌ای پدید می‌آید شاخ شیطان از این نقطه سر بیرون می‌آورد.

بخاری هم این حدیث را در کتاب فتن از ابن عمر روایت کرده و در نوبت سوم پیامبر جمله مذکور را فرمود. ترمذی نیز این حدیث را در مناقب روایت کرده است. احمد در مسند از عبدالله بن عمر و مسلم در صحیح خود این سخن پیامبر را نقل کرده‌اند که آن حضرت درحالی که رو به مشرق داشت، فرمود: «الا ان الفتنة هی هنا الا ان الفتنة هی هنا من حیث یطلع قرن الشیطان» (11) «آگاه باشید که فتنه از آنجاست، آگاه باشید که فتنه از آنجاست از این جهت که شاخ شیطان پدیدار می‌گردد». بخاری هم در کتاب فتن «باب آشوب از سمت مشرق» از ابن عمر روایت کرده که پیامبر به طرف منبر می‌رفت و می‌فرمود: آشوب از اینجاست، آشوب از آنجا که شاخ شیطان درآید یا فرمود: آنجا که آفتاب سر درآورد.

در حدیث دیگر باز بخاری از ابن عمر نقل می‌کند که او از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده که در حال توجه به سمت مشرق می‌فرمود: آشوب از همین‌جاست آنجا که شاخ شیطان درآید.

در حدیث دیگر مسلم به سند خود از سالم بن عبدالله او هم از پدرش نقل می‌کند که پیامبر درحالی که رو به مشرق بود، فرمود: «ها ان الفتنة هی هنا ها ان الفتنة هی هنا من حیث یطلع قرن الشیطان» (12). «سه بار فرمود: فتنه آنجاست، از آن جهت که شاخ شیطان (از آنجا) ظاهر می‌گردد».

در کتاب قاموس می‌گوید: «شاخ شیطان و دو شاخ آن، یاران و پیروانش می‌باشند یا منظور نیروی آن و انتشار و تسلطش در روی زمین است» (13). قسطلانی می‌گوید: شیطان به هنگام طلوع آفتاب سرش را به آن نزدیک می‌کند تا ستایش کنندگان آفتاب به آن نیز سجده کنند. مسلم در صحیح خود این حدیث نبوی را نقل کرده که: «راس الکفر نحو المشرق» و در روایت دیگر فرموده: «الایمان ایمان والکفر قبل المشرق» یعنی ایمان در یمن است و کفر از سوی مشرق می‌باشد.

دو حدیث اول که در آنها اسم «نجد» برده شده، بقیه احادیثی را که کلمه مشرق و مطلع شاخ شیطان در آنها به کار رفته، تفسیر می‌کند و روشن می‌سازد که منظور از مشرق همان سرزمین نجد می‌باشد، زیرا «نجد» در مشرق مدینه قرار دارد و نیز از مجموع احادیث روشن می‌گردد که مقصود از مشرق که در مقابل حجاز آورده شده، همان «نجد» می‌باشد.

پس این که از بعضی از وهابیان نقل شده که گفته‌اند: مقصود از «نجد» سرزمین عراق است، چون آنجا بلندتر از حجاز است و «نجد» از نظر لغت به سرزمین مرتفع می‌گویند، کاملاً بی‌پایه و بی‌اساس است زیرا هرکجا کلمه «نجد» به کار برده شود و قیدی بر آن اضافه نگردد، منظور همان سرزمین نجد است چون که «نجد» نام سرزمینی است از قدیم تاکنون اهل آن را نجدی می‌گویند و پادشاه آن را پادشاه نجد می‌نامند و سخن اهل لغت همچنین اشعار عرب در این باره صراحت کامل دارد.

در صحاح می‌نویسد: نجد سرزمین عربی است و آن را «غور» گویند و غور سرزمین «تهامه» است و هر زمین مرتفعی از تهامه گرفته تا سمت عراق را نجد نامند. در مصباح می‌نویسد: «نجد سرزمین معروفی است از بلاد عرب پشت سرزمین عراق و آن جزو حجاز نیست، اگرچه جزو جزیره العرب محسوب می‌شود». این بود نظر گروهی از اهل لغت که همگی صراحت دارند که عراق غیر از نجد و حجاز و یمن و شام است و منظور از «نجد» مقابل «تهامه» است که «غور» نیز نامیده می‌شود علاوه بر این که سخن صحابه به رسول خدا که خود اهل حجاز و در حجاز بودند «نجد ما نیز مبارک باد» خود شاهد بر آن است که مقصود از «نجد» همان نجد حجاز است، یعنی سرزمین وهابیه که در مشرق حجاز قرار دارد. پس سخن وهابیان که می‌گویند منظور از «نجد» عراق است، کاملاً واهی و بی‌اساس می‌باشد. و در کتاب «قاموس الامکنه والبقاع» می‌نویسد: «نجد سرزمینی است واقع در مشرق حجاز و آن دو ناحیه است: نجد حجاز و نجد عارض. قرمطی‌ها و مسلمیه کذاب و وهابیان از این سرزمین سر درآورده‌اند و مرکز آن «ریاض» است که سی هزار جمعیت دارد».

پس حدیث نبوی که فرمود: شاخ شیطان و فتنه و آشوب در نجد پدیدار می‌شود، اشاره به خروج مسلمیه کذاب و قرمطی‌ها و وهابیهاست. از دانشمندانی که این احادیث را بر وهابیان تطبیق کرده و نیکو استدلال نموده، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب است. وی پس از نقل این روایات می‌نویسد:

«اقول اشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله لصادق فصولات الله و سلامه و برکاته علیه و علی آله و صحبه اجمعین لقد ادک الامانة و بلغ الرسالة». «می‌گویم شهادت می‌دهم که پیامبر راست فرمود و رسالت خویش را ادا کرد».

قال الشیخ تقی‌الدین فال‌المشرق عن مدینه صلی الله علیه وآله شرقاً و منها خرج مسلمیه الکذاب الذی ادعی النبوة و هو اول حادث حدث بعده و اتبعه خلائق... «ابن تیمیه گفته: مشرق مدینه بود که مسلمیه کذاب از آنجا ظهور کرد و مدعی نبوت شد و این نخستین رویداد بدی بود که پس از رحلت آن بزرگوار رخ داد و عده‌ای از مردم از او تبعیت نمودند».

اینکه پیامبر فرمود:

«ان الایمان یمانی و الفتنة تخرج من المشرق».

«ایمان یمنی است و آشوب و فتنه از طرف مشرق است».

و این جمله را کرارا فرموده خود هشدار می‌دهد که مردم در رویدادهای این سرزمین بیندیشند و با آگاهی آنها را بسنجند و زود فریب مدعیان آنجا را نخورند. چرا پیامبر مکرر برای حجاز و اهل آن دعا کرد ولی از دعا درباره «نجد» خودداری فرمود؟ اگر بنا بود آداب و سنتی که در حجاز و یمن و مکه و مدینه رواج داشت، آداب ضد دینی و شرک و کفر محسوب شود، پس چرا پیامبر آن مناطق را دعا کرد ولی سرزمین «نجد» را که این آداب و سنت در آنجا ریشه‌کن شده، دعا نکرد. شما وهابیه فقط سرزمین خود را سرزمین اسلامی می‌دانید و سایر کشورها و شهرهای اسلامی را بلاد کفر می‌پندارید، این عقیده و رفتار شما با سخن و دعای پیامبر چگونه سازگار است؟! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از همه حوادث مهم و غیر مهم خبر می‌دهد، اگر می‌دانست که سرزمین نجد و زادگاه مسلمیه کذاب بعدها دارالایمان خواهد بود و امت برگزیده در آنجا به وجود خواهد آمد، حتما در حق شما و سرزمین شما دعا می‌کرد.

آری شما برخلاف سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرزمین فتنه و آشوب را دارالایمان و شهرهای مکه و مدینه و یمن را دارالکفر می‌خوانید و هجرت از آنها را لازم می‌شمارید... (14)

از اخباری که به احتمال قوی بر وهابیه تطبیق می‌کند، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق «ذوالخویصره» تمیمی است که فرمود: از قوم و خویش این مرد کسانی به وجود آیند که قرآن می‌خوانند لیکن آیات قرآن از حنجره آنان فراتر نمی‌رود و در دلشان نمی‌نشیند، آنان همچون تیری که از کمان جدا شود، از دین فاصله می‌گیرند، مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را آزاد می‌گذارند، هرگاه من آنان را درک کنم، همه‌شان را نابود می‌کنم.

برخی از رؤسای خوارج از قبیله تمیم یعنی قبیله شخص «ذوالخویصره» بودند، محمد بن عبدالوهاب نیز از همین قبیله تمیم می‌باشد و حدیث بر حال او و پیروانش نیز تطبیق می‌شود.

9- خوارج آیات قرآن را که درباره کفار و مشرکین نازل شده بود، بر مسلمانان و مؤمنان تطبیق می‌کردند وهابیه نیز این چنین می‌کنند و آیات مربوط به مشرکان را بر مؤمنان تطبیق می‌نمایند.

در خلاصه الکلام می‌نویسد: در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر در وصف خوارج نقل شده که پیامبر فرمود: آنان آیاتی را که راجع به کفار است، بر مؤمنان شامل می‌دانند. و در حدیث دیگر باز از ابن عمر در غیر بخاری نقل شده است که پیامبر فرمود:

«اخوف ما اخاف علی امتی رجل متاول للقرآن یضعه فی غیر موضعه»

«خطرناکترین چیز بر امت من مردی است که قرآن را تاویل کند و آن را بر افرادی شامل بداند که شامل نیست» .

از ابن عباس روایت شده که: «لا تكونوا كالخوارج تاولوا آیات القرآن فی اهل القبلة...». «همچون خوارج نباشید که آیات قرآن را تاویل می‌کنند و شامل اهل قبله و مسلمانان می‌دانند» در صورتی که آن آیات در حق اهل کتاب و مشرکین نازل شده است. آنها معنی این آیات را درک نکردند، خونها ریختند و اموال غارت کردند و درحالات وهابیان می‌بینیم که عین همین کارها را وهابیه نیز کردند.

10- همچنان که خوارج مسلمانان را می‌کشند ولی بت‌پرستان و مشرکان از شر آنها در امان بودند، وهابیه نیز چنین می‌کردند در هیچ تاریخی نقل نشده که وهابیان با کفار جنگ کرده باشند آنان هرچه کشته‌اند، از مسلمانان کشته‌اند، بی‌آنکه گناهی از آنها سر زده باشد. کافی است که به تاریخ آنها مراجعه کرده و کشتار بی‌رحمانه آنها را در حمله به مکه و مدینه و طائف، کربلا و یمن و نجف و سایر بلاد اسلامی از نظر بگذرانیم در صورتی که در همین زمان، کفر و الحاد در روی زمین گسترده و عالمگیر شده بود وهابیان به فکر پیکار با آنان برنیامدند، بلکه با انگلیسیها و دیگر بیگانگان ساختند و مسلمانان را قتل عام کردند.

11- در حق خوارج گفته شده، «كلما قطع منهم قرن نجم قرن» (15) «هرگاه شاخی از آنها قطع شود شاخی دیگر بروید و ظاهر گردد». بارها خوارج ریشه‌کن شدند، باز گروهی از جای دیگر سر بلند کردند و همینطورند وهابیان، شریف با آنها پیکار کرد و محمد علی پاشا آنها را از بن برانداخت و فرزندش ابراهیم پاشا به مرکز درعیه حمله کرد و آن را با خاک یکسان ساخت ولی باز از جای دیگر سر درآوردند و فتنه و آشوب بها کردند (16) .

جمعیت خوارج که در اواخر دهه چهارم قرن اول هجری در اثر يك اشتباه خطرناك به وجود آمده بودند، بیش از يك قرن و نیم دوام نیاوردند و در اثر تهورها و بی‌باکیهای جنون‌آمیز مورد تعقیب خلفا قرار گرفتند و خود و مسلکشان را به نابودی و اضمحلال کشاندند و در اوائل دولت عباسی یکسره منقرض گشتند ولی این مسلک خطرناك اثر خود را باقی گذاشت.

افکار و عقاید خارجگری در سایر فرق اسلامی نفوذ کرد و طرز فکر خارجگری در مسلک وهابیت به شکلی مقدس‌مآبانه‌تر و خشونت‌آمیزتر و مصیبت‌بارتر احیا شده و رواج دارد و موجب بروز فاجعه‌هایی در قلب عالم اسلام گشته و می‌شود بنابراین فرقه خوارج اگرچه منقرض شده، ولی مکتب و طرز فکر خارجگری در جهان اسلام باقی است.

پی‌نوشت‌ها:

(1) ناسخ‌التواریخ: ج1، ص 119، 120 جلد فاجار - روضة‌الصفای ناصری، ج9، ص 381- مسیر طالبی: ص 408.

(2) سلیمان فائق بك، تاریخ بغداد، ص 152.

(3) صبحی محمصانی، فلسفة‌التشريع، ص 45 و 48.

(4) المسلمون فی العالم الیوم، ج3، ص 63 و 64 بنا به نقل وهابیان، ص 9- 298.

(5) فضل بن شاذان، الايضاح، ص 48 به بعد چاپ دانشگاه تهران. دکتر مشکور تاریخ مذاهب

اسلامی، ص 41، - 71- ملل و نحل شهرستانی، شرح احمد فهمی محمد قاهره، 1948 ص 170-222.

(6) سوره نساء، آیه 35.

(7) سوره مائده: آیه 95.

(8) نهج‌البلاغه، کلام شماره 61.

(9) رساله دوم از رسائل الهدية‌السنية، ص 65 و 86.

(10) مسند احمد بن حنبل: ج2، ص 118.

(11) صحیح مسلم: ج2، ص 559.

(12) صحیح مسلم: ج2، ص 560.

13) قرن الشيطان و قرناه امته و المتبعون لرايه او قومه و انتشاره و تسلطه.

14) الصواعق الالهية فى الرد على الوهابية، ص 43-44.

15) از كلمات مولاى متقيان على عليه السلام.

16) كشف الاتباب، از ص. 112 تا 117 مقدمه سهه.

مكتب اسلام-سال 1378-ش3